

تحلیل فیلم های تربیتی

خانم علی بخشی

کلاس های مدرسه عالی تربیتی مادران - جلسه سوم

۱۴۰۰/۸/۱۳

اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و سرالمستودع فیها بعدد ما احاط به علمک

یکی از مادران فرمودند چهار گام تحلیل فیلم را یک بار دیگر بگوییم. اول باید روایت داستان را بیان کنیم. چون خیلی مهم است که من که دارم فیلمی را می بینم، یا فرزند من که دارد انیمیشنی را می بیند، بداند این داستان از کجا شروع شده و به کجا دارد می رود و چه هدفی در آن است. یعنی این روایت خیلی مهم است. گاهی وقت ها ما یک فیلمی را می بینیم، بعد از ما می پرسند داستان چه بود؟ اصلاً نمی توانیم داستان را تعریف کنیم! هم به حافظه ی کوتاه مدت بچه هایمان خیلی کمک می کند، هم وقتی روایت ها را بفهمند که از کجا شروع می شود و به کجا ختم می شود، فراز و نشیب ها را بفهمند و اینکه داستان، با چه هدفی شروع شده و چه مسیری را دارد طی می کند، اینها برایشان آموزنده هم خواهد بود. نکات مثبت داستان را استخراج می کنیم. در گام سوم، نکات منفی را استخراج می کنیم. در گام چهارم، خلاقیت و قسمت هایی که می شود از آن، بازی یا کاردستی هایی درست کرد. می شود در مورد جاهایی از داستان که احساسی بوده، تحلیل کرد.

استاد: نظرتان در مورد انیمیشن اژدها سواران چه بود؟

یکی از مادران: با سلام، اول که شروع داستان با پخش آهنگی بود که برای جذب بچه ها استفاده شده، با آن هیجان، مثل حرفی که خودتان زدید. مخصوصاً الان که کلاس های بچه ها مجازی است و بیرون نمی روند. آهنگش به نظرم برای بچه های با فرهنگ ما خیلی مفید نبود. یکی اینکه مادر این بچه فوت کرده بود، بعد پدرش به این بچه تمام مدت امید الکی داده بود که مادر روزی برمی گردد! بچه انگار از داخل شکست. از پدرش خیلی ناراحت شد که چرا تو به من دروغ گفتی؟ با وجود اینکه تا آن موقع، پدرش برای او یک قهرمان بود؛ این خیلی بد است که کسی تا چند وقتی برای آدم قهرمان باشد، بعد یک باره دروغ گو از آب در بیاید. دیگر اصلاً انگار اعتمادی به او نیست. یکی اینکه، آنجا خرسی قهرمان بود می خواست به پدر کمک کند، که پدر بچه اش را نجات بدهد، ولی در واقع پدر می خواست از قدرت این حیوان استفاده کند و رئیس گروه را نجات بدهد! یعنی او از اول فیلم تا یک ربع مانده به آخر، داشت به این خرس دروغ می گفت. بچه ها تا آخر متوجه نمی شدند و فکر می کردند خوب، این می خواسته

رئیس گروه را نجات بدهد! همه‌اش در داستان دروغ خودنمایی می‌کرد. مثلاً پاندایی را رنگ کردند این قدر اعتماد بین یک کارگر و صاحب کار نبود، که چون صاحب کار دنبال یک پاندای زیبا برای کلکسیون می‌گشت که پول خوبی بابت آن بگیرد، این خرس را با اسپری رنگ کرد که شبیه پاندا بشود و تحویل آن صاحب کار بدهد. جالب اینجاست، صاحب‌کاری که اینقدر دقیق بود که استخوان‌های دراکولا را روی هم می‌چید، تا تصویر این را دید باور کرد. این قدر این خرس در فیلم تلاش کرد با همه دوست شود و همه را نجات دهد، قفل‌ها را باز کند؛ زمین خورد ولی این رنگی که روی بدن او خورده بود از بین نرفت! در حالی که اگر مثلاً آدم از این اسپری‌ها به جایی بزند، با یک تماس کوچک از بین می‌رود. ولی این قدر این رو به همه واقعی نشان داده بودند، که تا آخر فیلم همین رنگی مانده بود.

استاد: به نکته‌ای بسیار مهم از انیمیشن اشاره کردید که بحث دروغ در این داستان بود. حالا سؤال من از شما این است که علت این که این سه تا دروغ در این داستان اتفاق افتاد چه بود؟

مادر: بی اعتمادی و ترس از دست دادن پسر.

استاد: خوب، الان ما می‌خواهیم ببایم همین تحلیل تربیتی را در زندگی خودمان پیاده کنیم. چه می‌شود که بچه‌های ما، به ما دروغ می‌گویند؟ یعنی کمی هم از فیلم خارج بشویم و وارد زندگی روزمره شویم.

مادر: قدیم که من خودم بچه بودم و والدین داشتم را نمی‌توانم برای دوره‌ی الان در نظر بگیرم، چون الان فرق کرده؛ ولی الان بچه‌ها اگر به والدین دروغ می‌گویند استادان می‌گویند دو سر دارد، یکی به والد مربوط می‌شود و یکی به اولاد. حالا، آن دروغی که الان فرزندم به من می‌گوید، امکان دارد که او خواسته چیزی را پنهان کند، چون مثلاً پسر من به خاطر نرمی مفاصل که دارد، خیلی نباید با پایش توپ بازی کند. من همیشه به او می‌گفتم در خانه، توپ بازی نکن. اینها از بچگی به مسجد می‌رفتند و تکبیر می‌گفتند. بعد، یکی دو بار به من گفتند ما می‌خواهیم شب به مسجد برویم. گفتم ایرادی ندارد. بروید دو تا تکبیر هم بگویند. بعد که به ساعت نگاه کردم، دیدم اینها خیلی از زمان مسجد دیرتر برمی‌گردند. بعد هم که می‌آیند، خیلی خسته‌اند و انرژی ندارند اضافه بر اینکه لباس‌هایشان هم خیس عرق است. مدام به خودم گفتم اینها چرا اینطوری هستند؟ بعد یک شب به آنها گفتم: به قول قدیمی‌ها، کج بنشین ولی راست بگو! من از راستگویی شما بیشتر خوشحال می‌شوم. ولی من مطمئن هستم که به مسجد که می‌روید، توپ بازی می‌کنید. بعد از دو سه بار که نه نه کرد، گفتم: ببین، نه کتکی هست نه چیزی؛ من فقط می‌خواهم بدانم با این همه عرقی که کردی که بعد

احتیاج به حمام داشتی، چه کار کردی؟ گفت: بله، من توپ بازی کردم. فهمیدم یک دلیلش این بوده که من فرزندم را منع‌اش کردم که توپ بازی کند، خودش هم گفت: من می‌ترسیدم مرا دعوا کنید! یکی اینکه احساس می‌کنم بچه‌ها بعضی وقت‌ها در یک سنینی که قرار می‌گیرند، حالا در بچگی که اصلاً معنی دروغ را نمی‌دانند، اگر به آنها یاد ندهیم این کلمه‌ای که بر زبان می‌آورند دروغ است، شاید اصلاح بشود. چون بچه‌ها وقتی کوچک هستند مخصوصاً در سنین دبستان، یک کارهایی انجام می‌دهند؛ ما همان موقع به آنها می‌گوییم: دروغ گفتی؟ در حالی که او هنوز معنی دروغ را نمی‌داند! ما اگر او را اصلاح کنیم و کلمه‌ی دروغ را به آنها نگوییم، راه غلطشان را درست می‌کنند.

استاد: من اگر به عنوان فرزند به والدین و حرف آنها اعتماد کنم، از اینکه خطا یا اشتباه کردم، حالا به هر دلیل، مثلاً ظرف مادر را شکسته‌ام، یا یواشکی رفتم ورزش کردم نباید می‌کردم، یک سری قانون در خانه بوده، آن قانون‌ها را زیر پا گذاشته‌ام؛ الان اصلاً با دلایل آن کاری نداریم، چون یک ترسی در من هست که از انجام دادن این خطا مرا دعوا کنند و تنبیه و توبیخ یا سرزنش بشوم، به سمت دروغ‌گویی می‌آیم! اگر ما بیاییم به عنوان والدین این امنیت و اعتماد را مجدداً در خانه ایجاد کنیم، با همدلی کردن با بچه‌ها، اتفاقی که می‌افتد، بچه اعتماد می‌کند و اگر خطایی کرد، می‌آید به ما می‌گوید.

ما برای چه می‌خواهیم بچه‌ها به ما اعتماد کنند؟ این "برای چه" خیلی مهم است. پیامدهای هر چیزی را بیاییم کنار هم بگذاریم. اینکه من مادر فقط یاد بگیرم که بچه‌ام نباید به من دروغ بگوید و باید اعتمادسازی کنم؛ خوب. برای چه؟! حالا اگر به من دروغ گفت، چه اتفاقی می‌افتد؟ الان یاد گرفتیم که در مورد تحلیل فیلم، بنشینیم با بچه‌ها حرف بزنیم و من مادر، به آن تسلط داشته باشم و بتوانم سیر فکر کردن فرزندم را به سمتی که دلم می‌خواهد ببرم. مهم است بدانم که اگر این کار را نکنم، پیامدش چه می‌تواند باشد؟ چون خیلی وقت‌ها ما سطحی یک چیزی را یاد می‌گیریم، یا یک چیزی را می‌شنویم؛ بعد سطحی عمل می‌کنیم. بعد از یک مدت هم آن را به فراموشی می‌سپاریم. در روزمرگی زندگی، با آن دغدغه‌هایی که داریم، آن را کنار می‌گذاریم. ولی اگر آن "برای چه" ها و پیامدهایشان را بلد بشویم، خیلی با اعتماد به نفس و تسلط بیشتری سعی می‌کنیم آن کار را انجام بدهیم. برای چه من می‌خواهم فرزندم به من اعتماد کند؟ افرادی که در این جلسه هستند و بچه‌های کوچکتر یعنی زیر دبستان و دبستان دارند، شاید الان خیلی عرایض بنده را لمس نکنند، ولی بزرگوارانی که فرزند دوره‌ی متوسطه به بالا دارند، کاملاً این را لمس می‌کنند.

موضوع این است که برای چه من می‌خواهم احساس امنیت و اعتماد را در فرزندم ایجاد کنم که دروغ نگوید؟ برای اینکه الان دروغ‌های بچه‌ها یک ورزش کردن، یک یواشکی تبلت دیدن، یا یک کارتون نگاه کردن یا وسیله‌ای را خراب کردن است؛ خوب. این اتفاقات، خیلی بد نیست. خط قرمزهایی نیست که مسیر زندگی فرزند من را عوض کند. اما اگر اعتماد نکند و به پنهان‌کاری‌هایش ادامه دهد، از ترس اینکه من او را دعوا کنم و اتفاقاتی برای او بیافتم، در سنین ۱۵ یا ۱۶ سال به بالا، دروغ‌ها یا پنهان‌کاری‌های بچه‌های ما به چه سمتی می‌رود؟ به این سمت که یک روز، یک نفر به او گفته بیا امروز به مدرسه نرویم؛ سینما برویم! امروز، سر کلاس آنلاین حاضر نشو. من یک فیلمی را دانلود کرده‌ام برایت می‌فرستم؛ تو این دکمه را بزنی، معلم فکر می‌کند سر کلاسی، با هم آن فیلم را می‌بینیم. یا یک سیگاری را یک نفر به او داده گفته اصلاً در خانه بویی ندارد، یکی را ببر تو هم امتحان کن! یا یک دختری در محل ما هست، دخترخاله‌ی فلانی است. بیا شماره‌اش را به تو بدهم با او حرف بزن.

پس، آن دروغ‌ها به سمت این می‌روند که هم خط قرمزهای زندگی فرزند ما یا خانواده‌ی ما را شکل می‌دهد، هم ممکن است با آن پنهان‌کاری‌ها بچه‌ی من به سمتی برود که کل مسیر زندگی‌اش عوض شود. پس ما دقت کنیم، تا بچه‌ها در سنین پایین هستند شروع کنیم این اعتمادسازی‌ها را در خانه ایجاد کنیم و بچه‌های ما احساس امنیت کنند، وقتی هم که نوجوان شد و یک موردی برای او پیش آمد، می‌آید به ما می‌گوید: مامان، هم‌کلاسی‌ام این را به من گفت. بعد می‌نشینیم راحت در موردش با هم حرف می‌زنیم و از همان تکنیک تفکر نقادی که دفعه‌ی پیش خدمتتان عرض کردم و گفتم اگر این تفکر را اول خودمان مهارت‌اش را یاد بگیریم بعد با بچه‌ها به اشتراک بگذاریم، سعی بکنیم آنها هم یاد بگیرند؛ می‌توانیم استفاده کنیم. این تفکر در همه‌ی زمینه‌های زندگی به دردش می‌خورد و برایش کاربرد دارد.

یکی از مادران: از نکات آموزنده‌ای که این فیلم داشت، مثلاً اهمیت خانواده بود که پدر داشت تلاش می‌کرد که پسرش را به آغوش خانواده برگرداند.

یکی دیگر از مادران: نکته‌ای که در این فیلم بارز بود این بود که برای رسیدن به هدف، دست از تلاش برنداریم. تلاش‌هایی که هدف در آن نباشد، خیلی به درد نمی‌خورد.

استاد: نکته‌ی تربیتی که در این فیلم بود، این است که چقدر ساعت‌های خلوت یا تنهایی برای پدرها و پسرها ایجاد می‌کنیم؟ پدر و پسر تنهایی با هم بیرون بروند تفریح داشته باشند، یک ساعتی با هم بازی کنند، حتی اگر این کار را نمی‌کنید، همسرتان می‌خواهد بیرون برود کاری دارد، پسرتان را با او بفرستید. اگر دو پسر دارید جدا جدا، یک وقت‌هایی این

پسر با پدر تنها باشد، یک وقت‌هایی آن یکی. ایجاد رابطه‌های دو به دویی در زندگی مؤثر است.

ما باید به چند اصل توجه کنیم. یکی اینکه وقتی من به عنوان مادر یا مربی دارم با فرزندم یا بچه‌ای انیمیشنی را می‌بینم، حتماً باید با فضای فکری فرزندم یا آن بچه آشنا باشم. بدانم در چه دنیایی دارد سیر می‌کند. چون اگر ندانم فضای فکری او چیست، بعد می‌آیم در مورد موضوعی در آن فیلم حرف می‌زنم، اصلاً دنیای بچه‌ی من، چیز دیگری است. دارد به چیز دیگری فکر می‌کند. پس با یک سری طرح سؤال و طرح مسأله متوجه بشوم که او به چه چیزی فکر می‌کند. این خیلی مهم است که من با فضای فکری او، این مسیر را بروم. اگر بچه‌ی من پدری دارد که مقداری تند مزاج است و زود غر می‌زند، من هنوز نتوانستم حس خوبی نسبت به پدرش ایجاد کنم، بعد بیایم در همان ابتدای فیلم بگویم: وای مامان، این دو تا دارند چه کیفی می‌کنند! چه حس بدی به او دست می‌دهد؟ پیش خودش می‌گوید: آره، این هم خرس است دارد با پدرش بازی می‌کند، ولی من با پدرم اصلاً بازی نمی‌کنم. من اصلاً او را دوست ندارم. حالا که چه این دارد با پدرش بازی می‌کند. پس آشنا شدن با فضای فکری و روحی فرزندم یا بچه‌ای که دارم در مورد تحلیل فیلم با او صحبت می‌کنم خیلی مهم است.

تفکر خلاق، عین همان تفکر نقاد است. هم در تحلیل فیلم به ما کمک می‌کند که بتوانیم به بچه‌هایمان در این زمینه کمک کنیم، هم اینکه این نوع تفکر، در لایه‌های دیگر زندگی هم کمک کننده است. این تفکر خلاق را مثل دفعه‌ی پیش، اول خودمان تمرین می‌کنیم و یاد می‌گیریم، بعد سعی می‌کنیم با فرزندانمان پیاده‌اش کنیم. تفکر خلاق، چه تفکری است؟ تفکری است که با شرایطی که ما اصلاً آشنا نیستیم یا مسائلی که در زندگی روزمره‌مان دارد اتفاق می‌افتد یا یک مسئله‌ی جدیدی در زندگی‌مان پیش آمده، دنبال چندین راه حل برایش می‌گردیم.

مثلاً، شما چند وقت است که متوجه شده‌اید فرزندان تکلیف‌های مدرسه‌اش را تا آخرین لحظه‌ی شب نگه می‌دارد. بعد یا آخر شب، هول هولکی می‌نویسد یا صبح، بدو بدو تا کلاسش شروع نشده، دارد می‌نویسد. خودتان می‌گویید: آخر این چه مدرسه رفتنی است؟ این چه درس خواندنی است؟ این چی در ذهن‌اش می‌ماند؟ مگر می‌شود این بچه اینطوری موفق بشود؟ چکار بکنم؟ امر و نهی، قانون، جایزه، کاری از پیش نمی‌برید. اینجا، این تفکر خلاق به شما کمک می‌کند. چگونه؟ می‌آید می‌نشینید با پسران صحبت می‌کنید می‌گویید: علی جان؛ در مورد تکلیف نوشتنات، من خیلی دچار مسئله‌ام و نگرانم. می‌دانم خودت هم از اینکه لحظه‌ی آخری تکالیفت را می‌نویسی، حس خوبی نداری. فکر کن ببین مادر جان، چه راه

حل‌هایی می‌توانی پیشنهاد بدهی برای اینکه این مسئله حل بشود؟ طوری شود که هم من از اینکه تو داری درس می‌خوانی و مشق می‌نویسی احساس خوبی داشته باشم، هم خودت احساس خوبی از این قضیه داشته باشی. یک قلم و کاغذ هم به دست او می‌دهیم و می‌گوییم شروع به نوشتن کن. اولین راه حلی که به ذهنت می‌رسد چیست؟ می‌گویی: مامان، برایم قانون وضع کن. ما می‌نویسیم: راه حل اول؛ وضع قانون. می‌گوییم: خوب مامان، راه حل دومات چیست؟ می‌گویی: تلویزیون را خاموش کنیم، من اول مشق‌هایم را بنویسم بعد تلویزیون نگاه کنم. راه حل دومش را می‌نویسم. راه حل سوم، ناهار را هر روز یک ساعت دیرتر بده مامان، تا من بتوانم نصف مشق‌هایم را بنویسم بعد ناهار بخورم. چهارم: مامان، آخر تکلیف‌هایم خیلی زیاد است. (ما هم همراهی‌اش می‌کنیم. او فقط قرار نیست به تنهایی راه حل بدهد) من هم می‌گویم: بله، می‌خواهی تکالیفت را سه بخش کن. هر بخشی را در یک ساعت خاصی بنویس. جایزه‌ی تمام شدن مشق‌هایت، می‌توانی یک کارتون ببینی (یا هر چیز دیگری) ذهن فرزند ما می‌رود به این سمت که ۵ الی ۸ راه حل برای یک موضوع ایجاد کند.

شاید یکی از مشکلاتی که امروزه در زندگی همه‌ی ما درگیر آن هستیم، این است که وقتی مسئله‌ای برایمان پیش می‌آید، فقط یک راه حل به ذهن‌مان می‌رسد و لا غیر. شاید یکی از علت‌هایی که زن و شوهرها با هم دعوایشان می‌شود و طلاق‌ها زیاد شده، ما نمی‌توانیم با نوجوان‌مان کنار بیاییم و درگیری ایجاد می‌شود و تنش‌ها بیشتر شده، برای این است که فقط یک جور فکر می‌کنیم. مثلاً: فقط همین که من گفتم، فقط همین قانونی که من وضع کردم، اگر می‌توانستیم چند راه حل برای هر موضوعی ایجاد کنیم، همیشه ذهنی خلاق و پویا داشتیم. پویایی بچه‌هایمان هم بالا می‌رفت.

حالا، همین فیلم خرس قهرمان را نگاه کنید. موضوع آن مبارزه کردن و تلاش برای آزادی بود. از فرزندمان بپرسیم: خوب مامان، این خرس کوچولو، دیگر چه کارهایی می‌توانست بکند؟ یک راه حل می‌توانی پیدا کنی؟

تفکر خلاق خیلی در زندگی مؤثر است. مثلاً همین الان ما با همسرمان در مورد یک موضوعی مشکل داریم. بیایم چند راه حل بنویسم. یک کار بکنم که مثلاً تحقیر همسر کم‌تر شود. ۱- سعی می‌کنم وقتی از سر کار می‌آید، برایش چای و میوه بیاورم. ۲- خانه را مرتب کنم. ۳- ساعت ورود همسر را با ساعتی که بچه‌ها آرام هستند و دارند تکالیف‌شان را می‌نویسند تنظیم کنم. زنی که اهل تدبیر باشد، برای هر چیزی چند راه حل می‌آورد. به این موضوع "بارش فکری" می‌گوییم.

یک لحظه در زندگی‌تان تمرکز کنید. چه در تربیت فرزندمان، چه در ارتباط با دوستانمان، ارتباط با اقواممان، ارتباط با همسایه، ارتباط با خودِ همسر و خیلی چیزهای دیگر؛ فقط یک راه حل داریم! تا حالا شده موضوعی در زندگی‌مان پیش بیاید و مثلاً بتوانم سه چهار راه حل برای این موضوع پیشنهاد کنم.

یکی از مادران: من پسر، دختر کوچکم را می‌زد یا اذیت می‌کرد، سر حسودی و این مسائل؛ به یک مشاور مراجعه کردم، گفتند این را باید تنبیه کنی، آخر تفکر خلاق را که شما فرمودید، انجام دادم، به این نتیجه رسیدم که فرزند بزرگتر را تشویق کنم. بگویم: او چه کار کرده بود که تو او را زدی؟ اذیت‌ات کرد؟ بچه‌ی کوچک من ۲ ساله و بزرگتر ۷ ساله است.

استاد: می‌توانید به فرزندتان بگویید که چند راه حل به شما پیشنهاد بدهد که تعداد دعوایشان کمتر شود. به فرزند ۷ ساله‌تان گفتید که مامان بیا با هم فکر کنیم چند راه حل پیشنهاد بدهیم که ببینیم چه کار کنیم که تو با فرزند کوچکتر دعوایت نشود؟

مادر: گفته بودم. ولی قانع نمی‌شد. گفت: اذیت می‌کند. اصلاً دوستش ندارم. دوست ندارم پیش من بنشیند.

استاد: خوب، با او همدلی کردید که برود پیش او بنشیند؟ چه گفت؟

مادر: گفتم چه شد که او را زدی؟ مثلاً من اولش دخترم را بغل می‌کردم، می‌گفتم: وای چرا زدی؟ حالا تو باید تنبیه بشوی. نه تنبیه بدنی، مثلاً از چیزی محروم می‌کردم، مثلاً ۵ یا ۱۰ دقیقه می‌رفت در اتاقش می‌ماند. چون خودم فکر کردم اینطوری راهکار جالبی نیست. یکی دیگر از مادران: من دو تا پسر دارم. یکی ششم و یکی هشتم. اینها وقتی بچه بودند خیلی با هم خوب بودند. من هیچ مشکلی نداشتم. اینها را تنها می‌گذاشتم و بیرون می‌رفتم. حدود دو سال پیش خیلی با هم ناسازگاری داشتند. من بین‌شان مصالحه می‌کردم. هر کدام مدعی می‌شدند که دیگری را بیشتر دوست داری. من گفتم کاری کنم که هیچ وقت دعوایشان نشود، تمام مدت فکر می‌کردم پیش مشاوره بروم یا به مشاوره زنگ بزنم. بعد یک کاری به ذهن خودم رسید. قدیم، مادرم با من و خواهر کوچکم این کار را کرده بود. یک برگه دو هزار تومانی را از وسط پاره کردم به آنها دادم. گفتم: نصف دو هزار تومانی دست شما، نصف دیگر دست برادر کوچک‌ترت. این دو تا تا وقتی دست شما می‌ماند و امانت است، که شما با هم خوب باشید! هر وقت بد بشوید، اینها را باید برگردانید! اینها وقتی به هم می‌چسبید که شما به هم بچسبید و با هم خوب باشید! در آینده هم که سر خانه و زندگی خودتان رفتید، می‌توانید این دو هزار تومانی را پیش خودتان امانت نگه دارید از من یادگار باشد که بدانید چیزی که جداست فایده‌ای ندارد، ولی وقتی کنار هم باشد می‌تواند حتی همه‌ی دنیا را هم فتح کند.

بعد از آن به مرور زمان، حتی به خاطر ارزش پولی که دست‌شان بود، رابطه بین‌شان خیلی بهتر شد؛ الان به جایی رسیده که قبل خواب یک ساعت می‌روند داخل اتاق خواب با هم حرف می‌زنند! دیدم آن کار، کار کوچکی بوده، ولی بچه‌ها ارزش با هم بودن و متحد بودن را فهمیدند.

یکی از مادران: من خودم همیشه به این فکر می‌کردم که بیشتر از یک مشاور، ما خودمان می‌توانیم خلاقیت به خرج بدهیم برای مشکلات زندگی و بچه‌هایمان. پس اگر تفکر خلاق را داشته باشیم، می‌توانیم خیلی از مشکلاتمان را حل کنیم.

استاد: خیلی هم عالی است. اصلاً یک مادر خوش فکر خودش می‌تواند یک مشاور باشد، برای زندگی خودش و فرزندانش. اصلاً بچه‌ها یاد می‌گیرند که به محض اینکه در زندگی یا هر مسئله‌ای به بن بستی رسیدند سریع جا نزنند. بچه‌های ما یاد گرفته‌اند فقط یک قله را ببینند. فقط نوک قله را نگاه می‌کنند. یعنی صفر تا صد هستند. اگر در آن قله دچار مشکل شدند گیر می‌کنند و راه دیگری ندارند. در صورتی که اگر شما یک فضایی را در نظر بگیرید که یک ارتفاع یا سطح صاف است یا فراز و نشیب دارد بعد پایین می‌آید، یعنی نوک قله [خیلی هم دور از دسترس نیست]، یک سطحی دارد ده تا راه حل برای مسائلش داشته باشد؛ اینطوری اگر به اهدافی هم که برای خودش در نظر گرفته نرسید، یا دچار مشکل شد، سریع ناامید نمی‌شود و اعتماد به نفس‌اش را از دست نمی‌دهد.

یکی از مادران فرموده‌اند اگر من به بچه‌ها پیشنهاد بدهم، اول قبول می‌کنند ولی بعد یادشان می‌رود. اول اینکه، این بحث فراموشی برای همه‌ی ما اتفاق می‌افتد؛ دوم اینکه اول قبول می‌کنند چون یک چیز جدید است بعد یادشان می‌رود چون هنوز برایشان ملکه نشده، تمرین نکرده‌اند و برایشان تبدیل به عادت نشده. یک یا دو بار انجام می‌دهند بعد یادشان می‌رود. اولاً اینجا پیگیری ما لازم است. دوم اینکه من همیشه پیشنهاد ندهم. ما گفتیم اول خودمان تمرین کنیم که راهکارمان برای حل مسائل، چند راه حلی باشد. یعنی بارش فکری داشته باشیم بعد این مدل فکر کردن را با بچه‌ها در میان بگذاریم و از آنها بخواهیم پیشنهاد بدهند. فرزند یاد بگیرد که برای هر موضوعی چند راه حل وجود دارد. این مطلب را به این خاطر اینجا عرض کردم که در تحلیل فیلم هم کمک‌مان می‌کند. ما اینجا می‌خواهیم یاد بگیریم. پس قبل از اینکه یاد بگیریم تحلیل فیلم کنیم، باید چند مهارت را در کنار آن بلد باشیم. یک مهارت تفکر نقاد است که اصول‌اش را قبلاً خدمتتان عرض کردیم.

پس اول تفکر خلاق را یکی دو روز خودم تمرین می‌کنم که ببینم این مدلی فکر کردن چه شکلی است، بعد می‌آیم از بچه‌ها می‌خواهم این مدلی فکر کنند.

در بحث بارش فکری و راه حل دادن، یک نکته خیلی مهم است. دنبال راه‌حل‌های خیلی درست و خیلی عقلانی نگردیم. خصوصاً وقتی از جانب بچه‌ها مطرح می‌شود. هر راه حلی دادند بپذیریم. نه اینکه بگوییم از ده راه حل، همین یک راه حل درست است و همین را جلو می‌رویم. می‌گوییم: آفرین، چه فکر جالبی به ذهنت رسید، حالا نمی‌دانم شدنی است یا نه؛ ولی من در راه حل‌هایم می‌نویسم. به فرزندمان می‌گوییم: خوب، حالا تو هم یک راه حل بده. می‌گوید: چه جالب، تا حالا به این فکر نکرده بودم. از بچه‌ها راه حل می‌گیریم و همه را هم می‌نویسیم. دنبال راه حل عقلانی و صد در صد درست نمی‌گردیم. بعد در آن هفت هشت راه حلی که نوشتیم، با مشورت بچه‌ها به صورت آزمایشی، یکی را انتخاب می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم سه روز با این راه حلی که علی داده جلو برویم. ببینیم چطور می‌شود. اگر خوب بود، ادامه می‌دهیم. اگر نبود، راه حل فرزند دیگرمان را انتخاب می‌کنیم.

از خودشان کمک می‌گیریم. اینطوری بچه‌ها یاد می‌گیرند بارش فکری داشته باشند. در مورد دعوای بچه‌ها، اول اینکه بدانیم طبیعی است. مگر می‌شود دو تا آدم با دو فکر مختلف، با هم اختلاف نظر نداشته باشند؟ باید یاد بگیرند اگر دعوایی هم دارند، بین خودشان حل کنند.

نکاتی را در تحلیل فیلم باید دقت کنیم. یکی اینکه اگر وارد تحلیل فیلم با بچه‌ها می‌شویم، در وادی نصیحت یا پر حرفی کردن نرویم. تفکر نقاد را یاد گرفتیم. تفکر خلاق را هم می‌خواهیم در تحلیل فیلم پیاده کنیم. پس حواسم باشد، نصیحت نکنم. در حین دین فیلم جملات مان باید خیلی کوتاه و لحظه‌ای باشد. مثل یک تلنگر باشد یا حتی قبل از فیلم با هم حرف بزنیم. قضاوت عجولانه هم نداشته باشم. مثلاً، جلوتر از فیلم یا فکر بچه دارم قضاوت می‌کنم!

یکی از مادران: من از اول نقد فیلم، می‌خواستم بگویم در همین فیلم خرس قهرمان، یک محدودیت مثبت ۷ گذاشته بود، من در این مورد کنجکاو شدم. دیدم همان صحنه‌ای که پدر و پسر را از هم جدا می‌کنند و می‌برند، نوشته بود یک حالت ترس و تنهایی به بچه‌های کوچک می‌دهد. یک موقع متوجه نیستیم انیمیشنی می‌گذاریم بچه نگاه می‌کند، بعد از چند وقت، تنها در اتاقش نمی‌خوابد، دائم دنبال مادرش راه می‌افتد. بعد می‌گوییم که نمی‌دانیم چرا او اینطوری شده؟! کسی به او چیزی گفته یا چیزی دیده؟

استاد: از اظهار نظر شما ممنونیم.